

## درس بیست و نهم

### موسی نبی

### خروج ۱، ۲

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. همانگونه که می‌دانید، در توراتی که نبی خدا، موسی نوشت، پنج کتاب وجود دارد. در برنامه آخر خود کتاب پیدایش را به پایان رساندیم، و به کتاب دوم یعنی کتاب خروج رسیدیم. دعای ما این است که او افکار و دل ما را روشن سازد تا آنچه را که در این کتاب غنی که سرشار است از تعالیم ارزشمند درک نماییم. دیدیم که با پایان یافتن کتاب اول تورات، کتاب دوم آن آغاز می‌شود. پس می‌دانیم که چگونه فرزندان ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یعنی بنی اسرائیل به دور از کنعان، زمینی که خدا نده داده بود به آنها می‌بخشد، در مصر ساکن شدند.

در باب اول کتاب خروج چنین می‌خوانیم:

و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: رؤبین و شمعون و لاوی و یهودا، یساکار و زبولون و بنیامین، و دان و نفتالی، و جاد و اشیر. و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.

و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پرگشت. اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت، و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.»

پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رع‌مسیس را بنا کردند. لیکن چندان که بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می‌نمودند. و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل‌کاری و خشت‌سازی و هر گونه عمل صحرائی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می‌بود.

بیایید به ادامه داستان پردازیم. پس از مدتی فرعون دیگری عنان حکومت مصر را به دست گرفت، و آنچه که یوسف برای مردم مصر انجام داد فراموش کرد. این فرعون بر اسرائیلیان بسیار ظلم می‌کرد، و آنها را

برده و غلام خود ساخت. و آنها را بر کارهای بسیار دشوار گماشت! شاید اسرائیلیان گمان می‌کردند خدا وعده‌هایی را که به جدشان ابراهیم داده است فراموش کرده است، این وعده که از آنها امتی قدرتمند خواهد ساخت. باینحال خدا یک چیز را فراموش نکرده بود! در واقع خدا آرام آرام به وعده‌هایی که سالها قبل داده بود، جامه عمل می‌پوشانید.

حقیقتاً خدا امین است! او به وعده‌های خود عمل می‌کند! خدا به آنچه که وعده می‌دهد عمل می‌کند، حتی اگر انسان فکر کند او تأخیر کرده است! خدا خود تصمیم گرفت امتی خلق کند که انبیا و نجات‌دهنده از آن امت ظهور کنند، و هیچ چیز مانع از تحقق نقشه او نمی‌شود!

مسلماً به یاد دارید که خدا در ابتدا نقشه خود را آشکار کرد، اینکه قصد دارد امتی جدید خلق کند، و کار خود را با زوجی مسن به نامهای ابراهیم و ساره آغاز کرد. ابراهیم در سن صد سالگی صاحب فرزندی به نام اسحاق شد؛ اسحاق یعقوب را آورد، و یعقوب دوازده پسر آورد که در واقع آنها اقوام اسرائیل را بوجود آوردند. هنگامی که آنان به سرزمین اسرائیل نقل مکان کردند، هفتاد نفر بودند. اما اکنون، پس از سیصد سال، آنها تبدیل شده بودند به جماعتی بسیار عظیم، بیش از یک میلیون نفر! خدا امین است، و هیچگاه از کلام خود منصرف نمی‌شود. او تا به ابد شایسته جلال است!

در درس امروز، خواهیم دید که فرعون بر طوائف اسرائیل جفا می‌رساند، و از آنها برده ساخته بود. باینحال می‌بینیم هر گاه که فرعون تلاش می‌کند تا بر طوائف اسرائیل غلبه کند و یا آنها را محدود کند، خدا به آنها برکت می‌دهد و بر تعداد آنها می‌افزاید. از این رو، کتاب مقدس به ما می‌گوید که فرعون بسیار خشمگین شد و به اسرائیلیان فرمان داد: «هر پسری را که زاییده شود به نهر اندازید.» (خروج ۱: ۲۲) نظر شما در این باره چیست؟ چه کسی شیطان را در این نقشه خبیث هدایت می‌کرد؟ شیطان! چرا شیطان می‌خواست بر قوم اسرائیل ستم کند و در نهایت آنها را نابود کند؟ زیرا شیطان می‌دانست که خدا وعده داده بود نجات‌دهنده‌ای به این دنیا خواهد فرستاد که بنی‌آدم را از اسارت گناه و جهنم آزاد خواهد کرد. و شیطان می‌دانست که این نجات‌دهنده موعود از نسل اسرائیل بر خواهد خاست! به همین علت است که شیطان فرعون را برمی‌انگیخت تا بر مردم اسرائیل جفا رساند و حتی تلاش می‌کرد تا پسران آنها را در رود نیل اندازد و بدینسان آنها را از روی زمین محو سازد.

اما خدا، که از شیطان قوی‌تر است، در نظر داشت مردی از قوم اسرائیل برانگیزاند تا قوم او را از چنگال شیطان برهاند. آیا نام این قهرمان را می‌دانید؟ بله، او پیامبر معروف خدا، موسی است. اما والدین موسی، عمرام و یوکابد، نیز قهرمان بودند زیرا «از حکم پادشاه بیم نداشتند.» (عبرانیان ۱۱: ۲۳؛ خروج ۶: ۲۰) در باب دوم کتاب خروج، درباره سالهای اول زندگی موسی می‌خوانیم.

کتاب مقدس می‌فرماید:

و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نهران داشت. و چون نتوانست دیگر او را پنهان دارد، تابوتی از

نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود. و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نهر دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد. و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بر روی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.» و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟» دختر فرعون به وی گفت: «برو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند. و دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته بدو شیر می‌داد. و چون طفل نمود کرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.» (خروج ۲: ۱-۱۰)

این داستان تولد موسی است. به آن فکر کنید! در حالیکه دیگر نوزادان پسر کشته می‌شدند، موسی کوچک از مادر خود تغذیه می‌شد و در توسط خود فرعون، این پادشاه خبیث حفاظت می‌شد. خدا در تمام چیزهایی که در زندگی موسی رخ داد دست داشت. خدا قصد داشت توسط موسی بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد. چقدر حکمت خدا عمیق است، فراتر از حکمت شیطان و انسان. آیا می‌دانید پس از اینکه موسی از شیر گرفته شد در کجا بزرگ شد؟ او در خانه فرعون بزرگ شد، همان کسی که بر قوم اسرائیل جفا می‌رساند! اما خدا می‌خواست که توسط موسی قوم اسرائیل را از دست فرعون برهاند. همچنین خدا می‌دانست که چیزهای بسیار بود که موسی باید می‌آموخت تا برای رهبری قوم اسرائیل کاملاً آماده می‌شد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «موسی در تمامی تربیت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.» (اعمال ۷: ۲۲) اما موسی هنوز باید چیزهای بسیاری می‌آموخت.

کتاب مقدس می‌فرماید:

و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می‌زند. پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت. و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دو مرد عبرانی منازعه می‌کنند، پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می‌زنی.» گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است؟ مگر تو می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «یقیناً این امر شیوع یافته است.» و چون فرعون این ماجرا را بشنید قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. (خروج ۲: ۱۱-۱۵)

از این رو می‌بینیم که موسی در ابتدا سعی کرد با قدرت خود بنی اسرائیل را برهاند. اما خدا نمی‌خواست این کار به این شکل انجام شود. خدا می‌خواست موسی وسیله‌ای در دستهای او باشد برای رهایی قوم اسرائیل. رهایی اسرائیل نباید به دست موسی حاصل می‌شد، بلکه به دست خدا. موسی خود تنها یک انسان بود، و قدرتی برای آزادی قومش از چنگال فرعون نداشت مگر اینکه خدا به او قدرت می‌بخشید.

پس کتاب مقدس به ما می گوید موسی به مدت چهل سال در بیابان، در زمین مدیان زندگی کرد. خدا در آن بیابان سوزان و لم یزرع درسهای بسیاری برای موسی داشت. در کلام خدا آیه ای هست که می گوید: «آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.» (لوقا ۱۶: ۱۰) پیش از اینکه خدا بار سنگین شبانی تمام قوم اسرائیل را به موسی بسپارد، موسی باید نشان می داد که در این امور کوچک امین است. از این رو کتاب مقدس به ما می گوید که موسی در صحرایی دور از مصر، به کار شبانی پرداخت و در آنجا ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. موسی به مدت چهل سال شبان امینی بود. موسی در آن صحرا گوسفندان پدر زنش را شبانی می کرد - خدا موسی را برای روزی آماده می کرد که او شبانی قوم اسرائیل را به عهده می گرفت!

سپس کتاب مقدس می فرماید:

و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست. (خروج ۲۲: ۲-۲۵)

بنی اسرائیل برای مدتی طولانی همچنان برده بودند. چقدر این ظلم و ستم عظیم بود! اما خدا آنها را فراموش نکرده بود. خدا در نظر داشت قوم اسرائیل را از این بردگی نجات دهد. شاید از خود پرسیم: چرا خدا قصد داشت بنی اسرائیل را از سرزمین فرعون برهاند؟ آیا آنها از دیگران بهتر بودند؟ خیر! اسرائیلیان نیز همچون مردم مصر گناهکار بودند، همچون مردم تمام دنیا. پس چرا خدا برای بنی اسرائیل چنین نقشه خاصی در نظر داشت؟ تنها به خاطر وفاداری و رحمتش. بیایید آخرین آیه را دوباره بخوانیم. «خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.» (خروج ۲۴: ۲-۲۵)

بله، خدا بر حسب امانت و رحمت خود، عهد خود را با ابراهیم به یاد آورد، همان عهدی که به ابراهیم گفت:

«و از تو امتی عظیم پیدا کنم، و تو را برکت دهم.... و تو برکت خواهی بود.... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲: ۲-۳) «یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را بندگان خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.» (پیدایش ۱۵: ۱۳، ۱۴)

در درس بعدی به یاری خداوند، خواهیم دید که چگونه خدا به شکلی غیر معمول بر موسی ظاهر می شود و او را می خواند تا به سرزمین مصر برود و اسرائیلیان را از بردگی برهاند، همانگونه که سالها پیش به ابراهیم وعده داده بود.

از اینکه به برنامه ما گوش دادید سپاسگذاریم.....

خدا به شما برکت دهد. با کلامی از زبور حضرت داود با شما خداحافظی می‌کنیم:

«یهوه را حمد گویند و نام او را بخوانند. اعمال او را در میان قومها اعلام نمایند..... عهد خود را یاد می‌دارد تا ابدالآباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است. آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است.» (مزمور ۱۰۵: ۱، ۸، ۹)